



امام حسین (علیه السلام) پیروز میدان نبرد

مترجم: دانش، موسی؛ نویسنده: معرفت، محمد هادی
علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: فروردین و اردیبهشت 1382 -
شماره 39
از 89 تا 99
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/20481>

دانلود شده توسط : محمدامین رضائی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:46:45

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

امام حسین علیه السلام پیروز میدان نبرد

نویسنده: آیه الله محمد هادی معرفت

مترجم: موسی دانش

خداوند می فرماید:

در حقیقت، ما فرستادگان خود و

کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی

دنیا قطعاً یاری می کنیم.^۱

خدا مقرر کرده است که:

حتماً من و فرستادگانم چیره

خواهیم گشت. آری، خداوند نیرومند

و شکست ناپذیر است.^۲

و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض

است.^۳

مقصود از این یاری کردن که خداوند به

بندگان مؤمن خود در همین زندگی دنیوی

و عده داده، چیست؟

و قطعاً فرمان ما درباره ی بندگان

فرستاده ی ما از پیش چنین رفته

است: آنان بر دشمنانشان حتماً پیروز

خواهند شد و سپاه ما هر آینه غالب

آیندگانند.^۴

ماجرای حسین علیه السلام در روز عاشورا ماجرابی

است شگفت انگیز که انسان را به

بزرگداشت آن وامی دارد، زیرا ماجرای

پیروزی حق بر باطل و شکست باطل در

برابر حق در بستر تاریخ است.

در کربلا دو گروه با یکدیگر می ستیزند:

گروه حق و گروه باطل و بی گفتگو حق،

پیروزی می شود و باطل در هم می شکند،

زیرا باطل به طور حتم رفتنی است. این

سنت الهی است که در میان آفریدگان

جاری است و دگرگونی هرگز در سنت الهی

راه ندارد. در کربلا نیز بی گمان همین

سنت تحقق یافت. چه، می بینیم که این

ستیز میان اندیشه ها و هدفها بوده، نه

میان تنها و پیکرها و به همین سبب،

حسین علیه السلام پیروز و برنده گشت و یزید

شکست خورده و زیان کار شد. حسین

برنده ی نبرد شد و یزید بازنده ی آن.

برای روشن شدن این بُعد ماجرای کربلا باید از خود پرسیم: درباره‌ی انسان و زندگی چگونه می‌اندیشیم؟

ممکن است برداشت ما از زندگی، همین زندگانی چند روزه باشد؛ یعنی خوردن، آشامیدن، شادمانی و لذت بردن از زرق و برق‌های زندگی، بسان سایر حیوان‌ها که تنها هدفشان سیر کردن شکمشان است.

بسان چارپای افسار شده که جز به علف نمی‌اندیشد و یا همچون چارپای افسار گسیخته که کار او چریدن در خاک‌روبه‌هاست. گفتند:

جز همین زندگانی دنیوی ما هیچ نیست، به دنیا می‌آییم و می‌میریم و دیگر بار زنده نمی‌شویم.^۵

زندگی کوتاهی که تمامی لذت‌هایش با مرگ به پایان می‌رسد و از میان می‌رود. این گونه اندیشیدن، درباره‌ی انسان و زندگی، بسیار کوتاه بینانه و تنگ نظرانه است.

اندیشه‌ی دیگری درباره‌ی انسان و زندگی وجود دارد که بسیار عالی و دورنگرانه است و آدمی را تا لوج شکوه و زیبایی بالا می‌برد و در گستره‌ی آفاق

گردش می‌دهد.

«آیا می‌پنداری که جسم کوچکی هستی درحالی که جهان بس بزرگ در تو نهفته است؟»

اینک به ارائه‌ی چهره‌ی با عظمت انسان از دیدگاه قرآن می‌پردازیم:

انسان موجودی است بلند مرتبه و حاکم بر همه‌ی جهان هستی، زیرا او جانشین خدا در زمین است.^۶ امانت خدا به او سپرده شده است.^۷ همه‌ی آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در اختیار اوست.^۸ خداوند تمامی نام‌های موجودات را به او آموزش داده است.^۹ بیان را به او یاد داده است.^{۱۰} خداوند وقتی که انسان را آفرید، به خودش آفرین گفت.^{۱۱} در حالی که جز انسان در آفرینش هیچ چیزی به خودش آفرین نگفته است، زیرا انسان اعجوبه‌ی خلقت است.

انسان آمده است تا نوآوری کند، بر همه‌ی جهان سلطه یابد، انرژی‌های جهان را در اختیار گیرد و آن را به گونه‌ای رام خویش سازد که هرگونه بخواهد در آن تصرف کند. از این رو، انسان نماد کاملی است که صفات جمال و کمال خداوند متعال در وجودش تجلی یافته و لذا نماد کامل خداوند است.

در حقیقت، هر موجودی در این جهان، نمادی است از یکی از ابعاد صفات و نام‌های نیکوی خداوند، لیک انسان نماد کامل اوست. زنبور عسل در نظم نوین و شگفت‌انگیز خود، همان راهی را فرایش می‌گیرد که برایش ترسیم شده است و نمی‌تواند از آن تخطی کند. چه، این راه محصول اندیشه و تدبیر او نیست، بلکه فطرتش چنین است.^{۱۲} اما انسان بر طبق توان و نیروی خارق‌العاده‌ای که دارد خود مسیرش را در زندگی مشخص می‌کند و لذا تحول و پیشرفتی را که در زندگی انسان شاهد هستیم، در دیگر انواع آفریدگان نمی‌بینیم.^{۱۳}

می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد.^{۱۴}

اجابت خدا و پیامبر ﷺ به معنای پیمودن راه حق و حرکت در جاده‌ی شریعت است و زندگی، یعنی احساس زندگی والا و شرافتمندانه و لذت بردن از زندگی خوش در همین راه است.

هرگاه انسان از جاده‌ی شریعت منحرف شود، در این صورت است که مرگ انسانیت و نابودی او فرا می‌رسد. در حقیقت، سخت‌ترین مجازاتی که انسان منحرف از راه شریعت با آن رو به رو می‌شود، آن است که انسانیت از زندگی او رخت بر می‌بندد.

این از یک سو و از سوی دیگر انسان رسالتی را بر دوش دارد و آن همان رسالت انسانی است. بنابراین، اگر وی بیندیشد که انسان است، بالا می‌رود و اوج می‌گیرد و اگر بیندازد که همچون سایر حیوانات است، سقوط می‌کند و فرومایه می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

و چون کسانی مباحثید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد.^{۱۵}

بر این اساس، درباره‌ی زندگی و انسان دو نوع اندیشه وجود دارد:

۱) اندیشه‌ی زندگی والا، خوش آیند و شرافتمندانه که انسان آمده است تا شرافتمند زندگی کند، با افتخار بماند و رسالت خدا در زمین را بردوش گیرد و برای به اجرا در آوردن این رسالت بکوشد، هر چند این کار دشوار باشد.

امام حسین علیه السلام این گونه می‌اندیشد و در

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دیش حایل

راه تحقق این اندیشه می‌کوشد.

۲) اندیشه‌ی دیگر درباره‌ی زندگی، بسیار کوتاه بینانه و ضعیف است و تنها بر لذت‌های پست منحصر می‌شود و یزید درباره‌ی زندگی این چنین می‌اندیشید و هیچ گونه احساس مسؤولیت نمی‌کرد.

اندیشه و طرز فکر نخست، شخصیت امام حسین علیه السلام را تشکیل می‌داد و لذا او شخص خود را فدای شخصیت خود کرد و اندیشه‌ی دوم، شخصیت یزید را تشکیل می‌داد که با تمامی عناصرش در برابر شخصیت امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام در هم شکست.

حسین برای زنده کردن انسانیت و باز گردانیدن کرامت لگدمال شده‌ی او قیام کرد و به همین سبب، در صدد ستیز با یزید و نابود ساختن اندیشه‌ی او برآمد. حسین بار مسؤولیت رسالت اسلام را بردوش گرفت تا در طی روزگارانِ دراز به داد او برسد و لذا با یزید، که می‌خواست کلمه‌ی خدا در زمین را خاموش کند، به ستیز برخاست و بدین ترتیب، ستیز و رویارویی میان دو عقیده و دو اندیشه بود، نه میان دو شخص.

حسین در بالا بردن دین اسلام، از شیوه‌ی جد و پدرش پیروی می‌کرد، در

حالی که یزید در نابود ساختن این دین از شیوه‌ی پیشینیان خود دنباله‌روی می‌نمود و به همین سبب، نبرد بی‌امان در سرزمین کربلا در گرفت و اینک باید دید پیروزی از آن کیست؟

اکنون که چهره‌ی والای انسانیت و رسالت بزرگ جهانی او را برایتان ترسیم کردم، باید بدانید که کاروان این انسانیت را حسین رهبری می‌کند و آن را به پیش می‌راند، اما یزید می‌کوشد این کاروان را به عقب برگرداند و یا آن را از حرکت باز دارد و این شیوه‌ای است که از جد و پدرش آموخته است.

حسین و یزید در سرزمین کربلا رویارویی هم قرار می‌گیرند و بایکدیگر می‌جنگند و سرانجام، شخصیت حسین پیروز می‌شود، هر چند در راه این پیروزی جانش را قربانی می‌کند.

ابوسفیان که همچنان آتش جنگ‌ها بر ضد اسلام را در بدر، حنین، احد و احزاب... بر می‌افروخت، دست تقدیر ناگزیرش ساخت که برای مدتی در برابر محمد صلی الله علیه و آله تسلیم شود، تا پس از رحلت آن حضرت، برایش فرصتی پیش آید که بار دیگر درنده خویی خود را از سرگیرد و با تمامی قدرت بر ضد اسلام یورش برد. نخستین

توطئه‌ی ابوسفیان برای خاموش ساختن نور خدا، این بود که پس از رسیدن ابوبکر به خلافت در روز سقیفه، به نزد امام علی علیه السلام آمد تا او را بر ضد حکومت موجود پشتیبانی کند. هدف وی از این کار، خیر خواهی نبود بلکه می‌خواست آتش فتنه را در داخل اسلام بر افروزد.

به نزد علی علیه السلام آمد و به عنوان پشتیبانی از او گفت: چرا این حکومت در دست کوچک‌ترین قبیله‌ی قریش باشد؟ سوگند به خدا که اگر بخواهی من مدینه را پر از سواره و پیاده خواهم کرد.

علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: ای اباسفیان! تو مدت‌ها با اسلام و مسلمانان دشمنی کردی و نتوانستی بدان زبانی برسانی.

ابوجعفر طبری می‌گوید: زمانی که ابوبکر به خلافت رسید، ابوسفیان در رسید، در حالی که چنین می‌گفت: سوگند به خدا، دودی را می‌بینم که جز خون آن را فرو نرساند... ای خاندان عبد مناف! ابوبکر را به کار شما چه کار؟ دو ضعیف زبون، یعنی علی و عباس کجایند؟

ابوسفیان گفت: ای ابوالحسن! دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنم... و سپس به اشعار متلمس مثل زد:

وَلَنْ يَّعِيَمَ عَلَى ضَيْحٍ يُرَادُ بِهِ

إِلَّا الْأَذْلَانَ غَيْرَ الْحَيِّ وَالْوَتِدِ

هیچ چیز بر ستمی که برایش خواسته شده شکیبایی نمی‌کند، مگر دو زبون: الاغ و میخ

هَذَا عَلَى الْخَسْفِ إِسْتَوْجِبُحُ بَقَوْلِ بَرِيئٍ لَهُ أَخَذَ
این یکی با ریسمانش بر زبونی بسته شده و آن دیگری، زخم بر می‌دارد، اما هیچ کس برایش ماتم نمی‌گیرد.

علی بر او بانگ زد و گفت:

به خدا سوگند، تو از این سخنان جز ایجاد آشوب، هیچ هدفی نداری و تو، به خدا سوگند، مدت‌هاست که بدی اسلام را می‌خواهی. ما را به اندرز تو نیازی نباشد...^{۱۶}

ابوسفیان در دوران عثمان گستاخ‌تر می‌شود تا کینه و دشمنی خود نسبت به اسلام را آشکار سازد.

ابن ابی الحدید از کتاب «السقیفه» نگاشته‌ی احمد بن عزیز جوهری نقل می‌کند که او گفته است:

زمانی که با عثمان بیعت کردند، ابوسفیان گفت: حکومت در قبیله‌ی تیم - در دست ابوبکر - بود. تیم کجا و این حکومت کجا؟ سپس به قبیله‌ی عدی - یعنی عمر - منتقل گردید و از

جایگاهش دورتر شد. آنگاه به جایگاه خود باز گشت و به قرارگاه خود استقرار یافت. بنابراین، آن را بسان توپ بقایید... ۱۷

او روزی به خلیفه عثمان گفت: پدرم به فدایت. بخشش کن و همچون ابی حجر مباحث... ای بنی امیه! حکومت را دست به دست کنید، چونان که کودکان توپ را دست به دست می‌کنند که به خدا سوگند، نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی.. زبیر در آن جا حضور داشت... لذا عثمان به ابوسفیان گفت: دورشو! ابوسفیان گفت: پسر کم! آیا این جاکسی هست؟ زبیر گفت: بله، سوگند به خدا که من آن را بر تو پنهان می‌دارم.

نیز ابی ابی الحدید گوید:

گذر ابوسفیان به آرامگاه حمزه افتاد و آن را بالگذش زد و گفت: ای اباعمار! حکومتی که دیروز بر سر آن باشمشیر جنگیدیم، امروز در دست نوجوانان ماست و با آن بازی می‌کنند... ۱۸

آنچه گفته آمد، درباره‌ی ابوسفیان در طی زندگی آلوده‌ی او بود که آن را بر ضد اسلام سپری می‌کرد. اینک سخنی درباره‌ی معاویه که نشان می‌دهد وی

کورکورانه از پدرش صخر بن حرب پیروی می‌کرده است.

مسعودی روایتی را از کتاب «الموفقیات» اثر زبیر بن بکار، از مطرف بن مغیره بن شعبه - از پیروان خاندان بوسفیان - درباره‌ی گفتگوی او با پدر یزید، نقل می‌کند که او گفت: من به همراه پدرم مغیره به نزد معاویه در شام رفتیم. پدرم نزد معاویه می‌رفت و با وی به گفتگو می‌نشست و سپس به نزد من باز می‌گشت و از معاویه و اندیشه‌ی او یاد می‌کرد و از آنچه در او دیده بود ابراز شگفتی می‌نمود. در یکی از شب‌ها که از نزد معاویه آمد، از خوردن شام خودداری کرد و من او را بسیار اندوهگین دیدم و ساعتی در انتظار نشستیم و با خود فکر کردم شاید پدرم به خاطر کاری که ما انجام دادیم و یا حادثه‌ای که در میان ما اتفاق افتاده اندوهگین است و لذا به او گفتم: چه شده که امشب شما را اندوهگین می‌بینیم؟ او گفت: پسرک من! من از نزد ناپاک‌ترین مردم می‌آیم. گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: امشب تنها با معاویه نشسته بودم، به او گفتم: ای امیرمؤمنان! اکنون که به کمال قدرت رسیده‌ای، چه می‌شود که عدالت پیشه کنی و نیکی‌های خود را به مسلمانان گسترش

دهی؟ زیرا تو اکنون پیرشده‌ای و چه می‌شود که نگاه مه‌ری به برادرانت بنی هاشم بیفکنی و صله‌ی رحم به جای آوری؟ چه، سوگند به خدا، آنان امروز قدرتی ندارند که تو از آن هراسان باشی.

معاویه در پاسخ گفت: هیهات، هیهات! برادر تمیم [= ابوبکر] به حکومت رسید و عدالت را پیشه ساخت و انجام داد آنچه انجام داد. اما سوگند به خدا، همین که از این جهان چشم فرو بست، نامش از میان رفت و تنها همین مقدار نامی از او برجای مانده که کسی بگوید: ابوبکر.

سپس برادر عدی [= عمر] زمام حکومت را در دست گرفت و کوشید و ده سال به سختی کار کرد. لیک به خدا سوگند، فردای آن روز که مرگ دامنش را گرفت، یاد او هم فراموش گردید و تنها همین مقدار از او باقی ماند که بگویند: عمر. آنگاه برادر ما [= از قبیله‌ی بی امیه] عثمان زمام قدرت را در اختیار گرفت، مردی که کسی از لحاظ خانوادگی و نسب مانند او نبود! پس انجام داد آنچه باید انجام می‌داد و نسبت به او هم آن گونه رفتار شد [= او را کشتند]. به خدا سوگند، فردای آن روز که وی به جمع خاموشان پیوست، یاد او نیز از میان رفت و مردم

فراموشش کردند.

اما برادر هاشم [= حضرت محمد ﷺ] هر روز پنج بار به نام او فریاد می‌زنند: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ای مغیره! مادر برای تو نباشد. با زنده بودن نام این مرد [= حضرت محمد ﷺ] کدام عمل باقی می‌ماند؟ به خدا سوگند، هیچ چاره‌ای نیست، جز این که [نام پیامبر] دفن شود، دفن.^{۱۹}

اما یزید، وضعیت او مشخص و روشن است. او کسی است که می‌گوید:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلاَحَبَّرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ
هاشم با فرمان روایی بازی کرد، نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

درخت نفرین شده در قرآن کوشید تا نور خدا را با دهان خود خاموش سازد، لیک خداوند نورش را به کمال می‌رساند، هر چند کافران ناخوش بدارند.

... بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکند. پس آن را در هم می‌شکنند و به ناگاه، آن نابود می‌گردد.

بنابراین، نبرد میان حق و باطل بوده است و تردیدی نیست که حسین برنده‌ی نبرد و یزید بازنده‌ی آن است، زیرا حق پیروز و باطل شکست خورده است.

امام صادق ﷺ فرمود: «هیچ باطلی در



برابر حق بر نمی‌خیزد، مگر این که حق بر باطل چیره می‌شود». چه، خدای تعالی می‌گوید:

بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم. پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد. ۲۰

در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند در زندگی دنیا... قطعاً یاری می‌کنیم. ۲۱

دا مقرر کرده است که: حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم شد. آری خداوند نیرومند شکست‌ناپذیر است. ۲۲

و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است. ۲۳

قطعاً فرمان ما درباره‌ی بندگان فرستاده‌ی ما از پیش [چنین] رفته است: که آنان [بر دشمنان خودشان] حتماً پیروز خواهند شد. و سپاه ما هر آینه غالب آیندگانند. ۲۴

مقصود از این پیروزی که خداوند به فرستادگان و بندگان مؤمنش در همین زندگی دنیوی وعده داده چیست؟

مقصود از آن، پیروزی حق بر باطل، سلطه یافتن حق بر باطل، زیون شدن باطل در برابر حق و شکست باطل در

هنگام ستیز او با حق همیشه پیروز است. حق بر فراز است و چیزی بر او فراز نمی‌شود. حق پیروز است و باطل شکست خورده.

آری، نبرد در راه دعوت حق، آرمان هر مؤمن در زندگی است، یعنی در زندگی مکتبی که در دل هر شخص مؤمن به حق و غیرتمند جای دارد. بنابراین، هرکس در این میدان نبرد گام نهد، سود برده و رسالت ایمانی خویش را نیز ادا کرده است و هرکس از آن دوری گزیند، سوز کرده و به زندگی پست و ناچیز خشنود شده است. نبرد در راه حق، سرانجام، سودمندی و پیروزی است و انسان مؤمن در میدان نبرد زندگی، ناگزیر برنده و پیروز است، خواه بکشد و خواه کشته شود، زیرا قلب اهداف بزرگ او با سرزندگی و نشاط می‌تپد. امام حسین علیه السلام به این بیت مثل زد:

فَإِنْ نَهَرِمُ فَهَرَامُونَ قِدْمًا

فَإِنْ نَقَلَبَ فَعَبِيرٌ مَغْلَبِينَا

اگر در هم شکنیم ما همان در هم شکنندگان قدیمی هستیم و اگر در ظاهر شکست بخوریم، در واقع شکست نخورده‌ایم.

چه، فداکاری در راه عقیده، پیروزی حق بر باطل و فراز شدن کلمه‌ی خدا در زمین است و این پیروزی است که شهادت در راه

اسلام آن را تضمین می‌کند.

این چنین، امام حسین علیه السلام جان و مالش را در راه بالا بردن کلمه‌ی اسلام فدا کرد و فریاد شیطان بر ضد حق را که از دهن‌های ناپاک بنی امیه بیرون می‌آمد، خاموش ساخت.

بنی امیه همچنان در یک فعالیت دائمی در راه خاموش ساختن انقلاب اسلامی و جلوگیری از انتشار کلمه‌ی حق در زمین کار می‌کرد. از این‌رو، قیام امام علیه السلام تمامی ارکان کفر و گمراهی را در هم شکست و پرچم نفاق را که بنی امیه و پیروانشان مدت‌ها برافراشته بودند به زیر کشید.

سید قطب می‌گوید:

در نگاه کوتاه، ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده می‌شود، نه از عقیده‌اش دست بر می‌دارد و نه از دعوت به سوی آن. آیا ابراهیم پیروز بود و یا شکست خورد؟ تردیدی نیست که در منطق عقیده، در حالی که او در آتش افکنده می‌شد، در اوج پیروزی بود. چنان‌که یک بار دیگر در هنگامی که از آتش رهایی یافت، پیروز شد. لیک این یک نوع پیروزی و آن نوعی دیگر بود.

این دو پیروزی، در ظاهر، بسیار دور به نظر می‌رسد در حالی که، در حقیقت، بسیار نزدیک است. حسین علیه السلام به گونه‌ای به شهادت می‌رسد که از یک سو بزرگ و افتخارآمیز است و از سویی دیگر غمناک و دردآور. آیا این شهادت پیروزی بود و یا شکست؟

در ظاهر و با معیار کوچک، شکست بود. اما در حقیقت و با معیار بزرگ، پیروزی محسوب می‌شد. چه، هیچ شهیدی در زمین همچون حسین علیه السلام نیست که سینه‌ها در عشق او بتپد، دل‌ها پریشان شود و از غیرت و فداکاری به جوش آید. شیعه و سنی و حتی غیر مسلمانان همگی عاشق و دلباخته‌ی او هستند

چه بسیار شهیدی که اگر هزار سال زندگی می‌کرد، نمی‌توانست عقیده و مکتب خود را به پیروزی برساند، در حالی که حسین علیه السلام با شهادت خویش آن را به پیروزی رسانید. نیز هیچ شهیدی نمی‌توانست، با ایراد یک سخنرانی، مفاهیم و پیام‌های سترگ را در دل‌ها جای دهد و هزاران انسان را به

کارهای بزرگ وادارد، در حالی که حسین با ایراد آخرین سخنرانی‌اش که آن را با خون خود می‌نوشت چنین کرد و این سخنرانی او بسان یک عامل برانگیزاننده و تحریک کننده برای فرزندان و نوادگان باقی ماند و ممکن است همه‌ی تاریخ و نسل‌ها را به حرکت و جنبش وادارد.^{۲۵}

آری، بدین ترتیب، حسین با قربانی کردن جان خود در راه عقیده و هدف نهایی‌اش، یعنی یاری کردن حق و بالا بردن کلمه خدا در زمین، پیروز گردید. او در نامه‌ای که به بنی هاشم نوشت، می‌گوید:

«أما بعد، هر که از شما به من پیوندد، به طور حتم شهید شود و هر که پس ماند، به پیروزی و صلح نرسد.»

این نامه می‌گوید: در پیوستن، شهادت و در پس ماندن، باختن نبرد است.

چکیده‌ی سخن

انسان با شخصیت و شرافت انسانی‌اش در فضاهای آسمان پرواز می‌کند. لیک همین انسان وقتی که انسانیت خویش را از دست بدهد، به پست‌ترین مرحله سقوط می‌نماید.

اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمان‌ش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت.^{۲۶}

حسین علیه السلام به نام انسانیت والا فریاد می‌زد تا انسان را به این مقام والای انسانی برساند. لیک یزید شیفته‌ی فرومایگی‌هایی بود که کرامت انسان را به زیر می‌کشید.

حسین با شخص خود به خاک و خون افتاد، نه با شخصیت خود. چه، شخصیت او پیروز و چیره گشت. آری، سپاه ما غالب آیندگانند. بنابراین، رحمت خدای بر تو باد، ای سید قطب! که حسین را شناختی، پس حق را شناختی.

حسین را شناختی، پس پیروزی حق بر باطل را شناختی.

حسین را شناختی، پس جاودانگی زندگی، کرامت و بقا را شناختی.

پی‌نوشت‌ها

۱. غافر/۵۰.
۲. مجادله/۲۱.
۳. روم/۴۷.
۴. صافات/۱۷۱-۱۷۳.
۵. مؤمنون/۳۷.
۶. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در

- من گنجی نهفته بودم و دوست داشتم که شناخته شوم و لذا آفریدگان را آفریدم تا شناخته گردم. ۱۴. انفال/۲۴.
۱۵. حشر/۱۹.
۱۶. تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱، ج ۲، ص ۴۴۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴-۴۵.
۱۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴-۴۵.
۱۸. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۱۶. ج ۱۰، ص ۸۹.
۱۹. مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۰، شرح حال مأمون عباسی.
۲۰. ابوجعفر برقی، المحاسف، ج ۱، ص ۴۳۲. چاپ مجمع جهانی اهل بیت. مصابیح الظلم، شماره ۴۰۱/۹۹۹.
۲۱. صف/۸.
۲۲. غافر/۵۰.
۲۳. روم/۴۷.
۲۴. صافات/۱۷۱-۱۷۳.
۲۵. فی ظلال القرآن، تفسیر سوره ی غافر، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۲۶. اعراف/۱۷۶.
- زمین جانشینی خواهم گماشت»، بقره/۳۰.
۷. «ما امانت الهی را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، ولی انسان آن را برداشت. راستی او ستمکاری نادان بود»، احزاب/۷۳.
۸. «آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام گردانید»، جائیه/۱۲.
۹. «و خداوند همه ی نامها را به آدم آموخت»، بقره/۳۱.
۱۰. «خدای رحمن، انسان را آفرید. به او بیان آموخت»، رحمن/۱-۳-۴.
۱۱. «آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، مؤمنون/۱۴.
۱۲. پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای کوهها و برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی می کنند] خانه هایی برای خود درست کن. سپس از همه ی میوه ها بخور و راه های پروردگارت را فرمان بردارانه پیوی، نحل/۶۸-۶۹.
۱۳. ای آدمی زاده! همه ی اشیا را به خاطر تو؛ و تو را به خاطر خودم آفریدم. بنابراین، انسان هدف آفرینش و خدا هدف انسان است.